

# نسبیت زبانی<sup>۱</sup>

کرستن مالکایر

مترجم: الهه ستوده نما<sup>۲</sup>

نسبیت زبانی، نظریه‌ای است که بر اساس آن (گامپر<sup>۳</sup> و لوینسون<sup>۴</sup> ۱۹۹۶: ۱) "فرهنگ از طریق زبان بر نحوه تفکر ما و شاید حتی بر طبقه‌بندی ما از دنیایی که تجربه کرده-ایم تأثیر می‌گذارد." برداشت‌های متفاوت [از این نظریه] به متفکران گوناگون در زمانهای قبل نسبت داده می‌شود (بعنوان مثال راجریکن<sup>۵</sup> ۱۲۲۰-۹۲ و ویلهلم فن هومبولت<sup>۶</sup> ۱۷۶۷-۱۸۳۵) و برداشتی از آن نیز بطور ضمنی در مکتب ساختگرایی سوسور وجود دارد: (۱۹۱۶) "زیرا اگر ارزش هر نشانه منبعث از ارتباط آن با نشانه‌های دیگر در آن نظام باشد، و اگر همه نظام‌ها (زبان‌ها) بطور یکسان "فضای ارزشی" را بین تعداد مساوی از نشانه‌ها تقسیم نمی‌کنند (که نمی‌کنند) پس حتما در شبکه‌های زبانشناختی که در هر زبانی بر تجربه بنا نهاده شده است، قراردادی وجود دارد. با این وجود بدون تردید مشهورترین برداشت، فرضیه سپیر - ورف است که بعد از زبانشناسان آمریکایی "ادوارد سپیر"<sup>۷</sup> (۱۸۸۴-۱۹۳۹) و بنیامین لی ورف<sup>۸</sup> (۱۸۹۷-۱۹۴۱) "که هر دو عمیقاً تحت تأثیر فرانس بوآز<sup>۹</sup> بودند، اینگونه نامیده شده است.

در آغاز قرن بیستم، بسیاری از زبانشناسان ایالت متحده آمریکا تصمیم گرفتند قبل از نابودی زبان‌های سرخپوستان آمریکایی، که بیش از پیش تحت تأثیر جامعه سفید آمریکایی قرار داشت به ثبت آنها بپردازند. بیشتر زبانشناسان اروپایی این زبان‌ها را مورد بررسی قرار دادند و تمایل داشتند تا توصیفات دستوری مبتنی بر مقوله‌بندی‌های متناسب با زبان هند و اروپایی خود

۱ - این مقاله ترجمه مقاله "Linguistic relativity" برگرفته از "Linguistics Encyclopedia" است.

۲ - استادیار، گروه زبان انگلیسی، دانشگاه الزهرا

۳ - Gamperz

۴ - Levinson

۵ - Roger Bacon

۶ - Wilhelm Von Humboldt

۷ - Edward Sapir

۸ - Benjamin Lee whorf

۹ - Franz Boas

را بر آنها تحمیل کنند. بوآز (۱۹۱۱) با پافشاری بر این مسئله که وظیفه زبانشناسان در رابطه با مطالعهٔ زبان مورد بررسی، آن است که ساختار دستوری ویژه آن زبان را کشف کنند و مقوله‌بندی‌های توصیفی متناسب با آن را توسعه دهند، بکار زبانشناسان اروپایی انتقاد کرد. بسیاری از زبان‌ها آن تمایزاتی را که ممکن است از نظر زبانشناسان اروپایی مسلم انگاشته شود، نشان نمی‌دهند. بعنوان مثال تفاوت بین مفرد / جمع و حال / گذشته. اما در عوض ممکن است بین مقوله‌بندی‌هایی که برای زبانشناسان اروپایی کاملاً جدید است تفاوت قائل شوند، برای مثال، هاکت<sup>۱</sup> نظام زمانی [زبان] هوپی<sup>۲</sup> را با سه نوع تقسیم بندی توصیف می‌کند:

- حقایق بی‌زمان: کوه‌ها بلند هستند.
  - اتفاقات شناخته شده و یا احتمالاً شناخته شده: من دیروز او را دیدم.
  - وقایعی که هنوز در خصوص وقوع آنها اطمینانی وجود ندارد: او فردا می‌آید.
- بنابراین همان طور که در زبان انگلیسی دیدگاه گوینده نسبت به اطمینان و یا عدم اطمینان در مورد محتوای پاره گفتار گزاره‌ای در نظام وجهی‌ها به وسیله افعال کمکی, will, need, ought, should, shall (may, can و غیره) آشکار می‌شود، در زبان هوپی، خود زمان فعل نیز حامل این اطلاعات می‌باشد.
- به همان ترتیب، هاکت می‌گوید زبان منومینی<sup>۳</sup> پنج راه برای مقایسهٔ افعال وجهی دارد:

#### - اطمینان:

/ PI?w/ او می‌آید.

او دارد می‌آید.

او آمد.

#### - شایعه:

/ PI?wen/ گفته می‌شود او دارد می‌آید.

می‌گویند ( که ) او آمد.

#### - سؤالی:

<sup>1</sup> - Hockett

<sup>2</sup> - Hopi

<sup>3</sup> - Menomini

/PI?/ آیا او دارد می آید.

آیا او آمد؟

– مثبت برخلاف انتظارات :

/PIasah/ پس بالاخره او دارد می آید.

– منفی برخلاف انتظارات :

/PIapah/ اما او می خواست بیاید.

همچنین زبان هوپی سه واژه دارد که معادل آن در زبان انگلیسی یک کلمه یعنی "

"That" است :

۱- می بینم که ( این ) جدید است.

۲- می بینم که ( این ) قرمز است.

۳- می شنوم که ( این ) جدید است.

۴- می شنوم که ( این ) قرمز است.

در زبان هوپی در جمله ( ۱ ) برای " که " یک واژه و در جمله ( ۲ ) یک واژه دیگر و در جمله ( ۳ ) و ( ۴ ) نیز واژه‌های دیگر بکار می‌رود. این مورد به این دلیل است که برای " ارائه هوشیاری " سه روش متفاوت ارائه شده است. در جمله<sup>۱</sup> ( ۱ ) ، گوینده جدید بودن شیء مورد نظر را از یکسری علائم بصری و تجربیات قبلی خود در می‌یابد ، در جمله<sup>۲</sup> شماره ( ۲ ) گوینده قرمزی شیء را مستقیماً از طریق چشم دریافت می‌کند ، در جمله<sup>۳</sup> شماره ( ۳ ) و ( ۴ ) قرمزی و جدید بودن هر دو مستقیماً از طریق قوه<sup>۴</sup> شنوایی گوینده درک می‌شود. ( تراد گیل<sup>۱</sup> ۱۹۷۵ ب : ۲۵-۲۶ )

لذا آنچه بدیهی به نظر می‌رسد آن است که همه زبان‌ها از طریق ساختار و واژگان، جهان را به طور یکسان " تفسیر " و تجربه نمی‌کنند . سؤال این است که آیا این تفاوت زبانشناختی بر تفاوت در امکانات مفهوم سازی بین فرهنگ ها مؤثر است و [ اگر هست ] تا چه میزان؟ سپیر که از سال ۱۹۰۰ در دانشگاه کلمبیا شاگرد بوآز بود در سال ۱۹۰۵ مطالعات خود را در خصوص زبان‌های سرخپوستان آمریکا<sup>۲</sup> با مسافرت به میان سرخپوستان ویشرام<sup>۳</sup> آغاز کرد.

<sup>۱</sup> - Trudgill

<sup>۲</sup> - Amerindian

<sup>۳</sup> - Wishram

تجربیات وی از زبان‌ها و فرهنگ سرخپوستان آمریکا، او را متقاعد ساخته بود که میان زبان و تفکر ارتباط مستقیم وجود دارد و تأثیر زبان بر تفکر در تشخیص هستی‌شناسی (نظریه واقعیت) تعیین کننده است (سپیر ۱۹۲۹ در کتاب مندلبوم<sup>۱</sup> ۱۹۴۹: ۶۹):

"انسانها در جهان واقعی تنها زندگی نمی‌کنند و آنگونه که بصورت عادی درک می‌کنیم در جهان فعالیت اجتماعی نیز تنها زندگی نمی‌کنند بلکه به میزان بسیار زیادی تحت کنترل زبانی هستند که وسیله ارتباطی آن جامعه است. این مسئله توهمی بیش نیست که انسان اساساً بدون استفاده از زبان، خود را تطبیق می‌دهد و زبان صرفاً وسیله‌ای فرعی برای حل مشکلات ارتباطی خاص و یا تفکر است. واقعیت مسئله آن است که "جهان واقعی" به میزان زیادی بر اساس عادت‌های زبانی آن گروه بنا نهاده شده است و هیچگاه دو زبان را آنقدر مشابه یکدیگر نمی‌توانید بیابید که نمایانگر یک واقعیت اجتماعی باشند. جهانی که جوامع متفاوت در آن زندگی می‌کنند، جهان‌هایی کاملاً متفاوت از یکدیگرند نه اینکه همان جهان باشند ولی با نام‌های متفاوت."

ورف در بدو امر بعنوان مهندس شیمی آموزش دیده بود و بعنوان افسر آتش نشانی کار می‌کرد و در طول خدمت به تأثیر نحوه توصیفات زبانی یک رخداد بر نحوه درک مردم از آن رخداد علاقمند شد (۱۹۳۹/۱۹۴۱/۱۹۵۶/۱۹۹۷، همچنین به مبحث تحلیل گفتمان و تحلیل مکالمه مراجعه کنید):

"بنابر این در خصوص آنچه "بشکه گازوئیل" نامیده می‌شود احتیاط زیادی اعمال می‌شود در حالی که در خصوص آنچه "بشکه خالی گازوئیل" نامیده می‌شود رفتارها متفاوت است، احتیاط رعایت نمی‌شود و توجه کمی به کشیدن سیگار و انداختن ته سیگار داریم. با اینحال بشکه‌های "خالی" احتمالاً خطرناکترند زیرا دارای گازهای آتش‌زا هستند."

ورف در سال ۱۹۳۱ در کلاس زبان‌شناسی سرخپوستان آمریکا [با استادی] سپیر در دانشگاه ییل<sup>۲</sup> ثبت نام کرد و در سال ۱۹۳۲ سپیر برای ورف امتیاز تحقیق میدانی در میان قبایل سرخپوست هوپی را گرفت. او مشاهده کرد (۱۹۳۶) در حالی که ماوراء الطبیعه که

<sup>۱</sup> -Mandelbaum

<sup>۲</sup> - Yale

زیر بنای زبان‌های غربی است، دو "صورت کیهانی" را یعنی زمان [شامل] - گذشته، حال و آینده - و فضا - که ایستا، سه بعدی و نامحدود است - به گویشوران خود تحمیل می‌کند، [زبان] هوبی سخنگویان خود را بسوی کهکشانی در غالب دو صورت کیهانی متفاوت آشکار (یا عینی) و ناآشکار (یا انتزاعی) رهنمون می‌شود. آشکار، هر آن چیزی است که برای حواس قابل دسترسی است و یا هست در حالی که ناآشکار، هر چیزی در آینده است و هر چیزی که از انسان‌ها، حیوانات، گیاهان و اشیاء در ذهن است. با این حال کار ورف باعث شد تا او به نسبت سپیر فرضیه ضعیف تری از نسبیت زبانشناختی ارائه دهد. در حقیقت، **اصل نسبیت** ورف (۱۹۴۰ در کتاب کارول<sup>۱</sup> ۱۹۵۶: ۲۱۴) می‌گوید:

"هیچ انسانی آزاد نیست تا طبیعت را با بی طرفی مطلق توصیف کند بلکه در تفسیر آنها محدودیت دارد... با مشاهده عامل فیزیکی تمام مشاهده‌گران به تصویر واحدی از جهان نمی‌رسند مگر آنکه سابقه زبانشناختی مشابه داشته و یا به نحوی بتوانند تحت اصول معین در آیند."

از نوشته‌های ورف بطور ضمنی این موضوع بر می‌آید که تصور او این است که بطور کلی نمی‌توان زبان‌ها را تحت اصول معینی درآورد - او موفق شد که به زبان انگلیسی تفاوت بین این [زبان] و جهان بینی مندرج در آن را با زبان‌های دیگر و جهان بینی‌های مندرج در آنها تشریح کند. بدیهی است که ترجمه<sup>۲</sup> زبان‌ها خصوصاً زبان‌هایی مانند انگلیسی و زبان‌های سرخپوستان آمریکائی که بسیار متفاوتند و ورف وقت زیادی صرف آنها کرده است، بخاطر نقل به معنای زیاد که برای انتقال ویژگی‌های هستی‌شناختی که ورف و دیگران بدان توجه کرده‌اند، بسیار مشکل بود. با این حال ترجمه به تعبیری امکان پذیر خواهد بود و در واقع این امکان غالباً توسط زبانشناسان علاقمند به ترجمه مورد حمایت قرار گرفته است. رومن یاکوبسن<sup>۲</sup> می‌گوید (۱۹۵۹: ۴۳۱-۴۳۲):

"کلیه تجربیات شناختی و طبقه‌بندی‌های آن در هر زبان موجود قابل انتقال است. هرگاه نقصی وجود داشته باشد می‌توان با استفاده از واژگان قرضی یا ترجمه<sup>۲</sup> قرضی، ابداع واژگان جدید یا تغییرات معنایی و نهایتاً اطناب، اصطلاحات را تقویت کرد و بر کیفیت آن افزود..."

<sup>۱</sup> - Carroll

<sup>۲</sup> - Roman Jakobson

عناصر دستوری در زبانی که به آن ترجمه می‌کنیم [ زبان مقصد ]  
 باعث عدم امکان ترجمه تحت اللفظی تمام اطلاعات مفهومی [ مندرج ]  
 در زبان مبدأ نمی‌شود."

ویرزبیکا<sup>۱</sup> ( ۱۹۹۶ ) در تأیید چنین **جهان گرایی** می‌گوید یکسری " بدیهیات ابتدایی معنایی " یا " اصول معنایی " وجود دارد . منظور او یکسری مؤلفه‌های معنایی ثابتی است که نمی‌توانند به مؤلفه‌های معنایی کوچکتر شکسته شوند و از این نظر که هر زبانی واژه‌ای برای آنها دارد ، همگانی است. از جمله " من ، تو ، کسی ، چیزی ، کجا ، کی ، بزرگ ، کوچک ، خوب ، بد ، انجام دادن ، اتفاق افتادن " را می‌توان ذکر کرد. ( ویرزبیکا ، ۱۹۹۶ : ۱۴ )

یکسری از مطالعاتی که در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ انجام شد بر تحقق زبانشناختی مقوله<sup>۲</sup> ظاهراً جهانی "اشارات" در زبان‌های مختلف تأکید کرده‌اند. ( به گامپرز و لوینسون ۱۹۹۶ مراجعه کنید) و باورمن<sup>۲</sup> ( ۱۹۹۶ : ۱۴۹-۱۵۰ ) بدین گونه بحث می‌کند که " تمام زبان‌ها برای مراجعه به اشکال مکانی با استفاده از تعداد اندکی عبارت، تمایزات روشن و صریحی دارند مانند حروف اضافه مربوط به مکان " اگر چه، آنچه به عنوان رابطه مکانی خاص تلقی می‌شود میان زبان‌ها متفاوت است.

بی تردید ، این سؤال باقی خواهد ماند که آیا جهانی بودن آشکار پدیده‌های کاملاً پایه‌ای اما سطح پایین مانند آنچه در بالا ذکر شد برای تضمین امکان تطبیق مفهومی بین فرهنگ‌ها کافی است و کماکان پندارهای زبانشناختی و فلسفی را بکار خواهد گرفت. تحقیق گامپرز و لوینسون ( ۱۹۹۶ ) شامل مطالعات متنوع پدیده‌های شناختی و زبانشناختی در تأیید هر دو جنبه بحث نسبت / همگانی است.

سازگار

<sup>1</sup> - Wierzbicka

<sup>2</sup> - Bowerman